

مقدمه

جهت یک بحث جدی در باره اهمیت تاریخی نظریه لنینیستی سازمان دهی و ربط امروزی آن، الزاماً باید جایگاه دقیق این نظریه را در تاریخ مارکسیزم - یا دقیق تر بگوئیم در فرآشد تاریخی نظریه مارکسیزم و تکامل بعدیش روشن سازیم. این امر را نظیر هر فرآشد دیگری باید از زاویه رابطه تنگاتنگ و متقابل اضداد درونی آن، یعنی تکامل نظریه مبارزات واقعی توده ها مورد بررسی قرار داد.

با چنین رویکردی، نظریه لنینی سازمان دهی به صورت وحدت دیالکتیکی سه نظریه نمایان می شود: نظریه فعلیت انقلاب در کشورهای عقب افتاده در دوران امپریالیزم (که بعدها چنان بسط داده شد بطوریکه تمام دنیا را در عصر بحران عمومی سرمایه داری در بر می گیرد)؛ نظریه انکشاف گسسته و متناقض آگاهی طبقاتی پرولتاریا و مراحل عمده آن که می بایست آن ها را از هم تمیز داد؛ و نظریه جوهر تئوری مارکسیستی، یعنی ارتباط ویژه آن با علم از یک سو و مبارزه طبقاتی پرولتاریا از سوی دیگر.

اگر با نگاهی دقیق به آن ها بنگریم، در می یابیم که این سه نظریه «مبنای اجتماعی» مقوله لنینی سازمان دهی را تشکیل می دهند به طوری که عدم توجه به هر یک از آن ها موجب آن می شود که این نظریه مفهومی من در آوردی، غیر ماتریالیستی و غیر علمی به خود بگیرد. برداشت لنین از حزب البته یگانه برداشت ممکن نیست ولی یگانه برداشت ممکن از آن چنان حزب پیش گامی است که نقش تاریخی رهبری انقلابی به آن محول می شود که وقوعش دیر یا زود اجتناب ناپذیر است. برداشت لنینی از حزب را نمی توان از تحلیل ویژه از آگاهی طبقاتی پرولتاریا منفک ساخت. به عبارت دیگر باید به درک این مفهوم نائل آمد که آگاهی طبقاتی سیاسی برخلاف آگاهی صرفاً «صنفی» و یا «سندیکایی» بطور خود به خودی و یا خود انگیخته از انکشاف عینی مبارزه طبقاتی پرولتاریا به وجود نمی آید.

مفهوم لنینی حزب بر مبنای این حکم استوار است که تحلیلی علمی به ویژه نظریه مارکسیستی تا حدودی از استقلال نسبی برخوردار است، هر چند که این نظریه منوط به اوج گیری مبارزه

نظریه لنینیستی، سازمان دهی و ربط امروزی آن

طبقاتی پرولتاریا و شکل جنینی انقلاب پرولتری است. اما نباید به طور مکانیکی آن را محصول اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی دانست، بلکه آن را باید به مثابه یک کنش نظری (یا تولید نظری) متصور شد که تنها در طی نبردی طولانی می تواند با مبارزه طبقاتی پیوند خورده و در آن ادغام شود. تاریخ انقلابات سوسیالیستی جهان در طی قرن بیستم به واقع تاریخ این فرآیند طولانی است.

این سه حکم به مارکسیزم غنا و ژرفا بخشیده اند. عناصر و جلوه هایی از آن ها را می توان هم نزد مارکس و انگلس مشاهده کرد - مضامینی که آن دو تنها به طرح آن ها پرداختند اما کاملاً نپروراندند، و هم در آن نظریات مارکسیستی سراغ گرفت که به واسطه تأخیر و گسست در چاپ آثار مارکس و انگلس در طی سال های ۱۹۰۵ - ۱۸۸۰ بندرت مورد ملاحظه و بررسی واقع شده اند.^۱

این مباحث موجب تعمیق نظریه مارکسیستی شدند، چرا که خلاء ها (و گاه تناقضاتی) را که در تحلیل های خود مارکس و یا حداقل در آن تعبیری از آن که در نخستین ربع قرن بعد از مرگ مارکس عموماً مورد قبول بود، را عیان می سازند. آن نکته ای که موجب تعمیق آموزه مارکس می شود این است که با وجود آن که این مباحث آغازگاه متفاوتی دارند اما همگی به نقطه واحد می رسند و آن متعین ساختن خصلت پرولتری و یا سوسیالیستی بودن انقلاب است.

بر خلاف کلیه انقلاب های دوران های پیشین - یعنی نه تنها انقلاب های بورژوائی که قوانین حرکتشان با تمام جزئیات مطالعه شده (بیش از هر کس توسط خود مارکس و انگلس)، بلکه هم چنین آن انقلاب هایی که تاکنون مورد مطالعه نظام دار و تحلیلی کلی قرار نگرفته اند (مانند انقلاب های دهقانان و خرده بورژوازی شهری علیه فئودالیزم؛ قیام بردگان و شورش های جوامع قبیله ای علیه جوامع برده داری؛ و یا انقلاب های دهقانی که به فروپاشی ادواری وجه تولید آسایی کهن می انجامیدند)- انقلاب پرولتری در قرن بیستم با چهار وجه مشخصه متمایز می شود. این چهار وجه خصلت ویژه ای بدان می دهند و همانطور که مارکس پیش بینی کرده بود، تحقق این انقلاب را سخت دشوار می سازند.^۲

۱. انقلاب پرولتری نخستین انقلابی در تاریخ بشریت است که توسط فرودست ترین طبقه اجتماعی رخ می دهد و امکان موفقیت هم دارد. این طبقه دارای قدرت اقتصادی بالقوه عظیم اما بالفعل سخت محدودی است، و کم و بیش از هرگونه سهمی در ثروت

اجتماعی محروم است (منظور از ثروت اجتماعی صرفاً تملک کالاهای مصرفی دائم‌المصرف نیست)؛

۲. انقلاب پرولتری نخستین انقلاب در تاریخ بشر است که هدف آن برانداختن جامعه موجود بر طبق یک نقشه آگاهانه است، یعنی انقلابی نیست که در صدد احیای اوضاع و احوال قبلی باشد (نظیر انقلاب های بردگان و یا دهقانان)، و یا صرفاً در صدد قانونی کردن انتقال قدرتی باشد که در حیطه اقتصادی به نقد متحقق شده است (نظیر انقلاب بورژوازی)، بلکه بر عکس می خواهد فرآیند کاملاً نوینی را به جریان اندازد که پیش تر هیچگاه وجود نداشته و تنها در قالب «نظریه» و «برنامه» پیش بینی شده است؛^۴

۳. انقلاب پرولتری، مانند هر انقلاب اجتماعی دیگری در تاریخ، از تضاد های درون طبقات و مبارزه طبقاتی به مثابه محصول اجباری این تناقضات شکوفا می شود، ولی برخلاف انقلاب های گذشته، که به پیش راندن نبرد طبقاتی تا نقطه مشخصی و سپس مهار آن در آن مرحله قناعت می کردند - چرا که مسأله آن انقلابات برقراری مناسبات اجتماعی آگاهانه، برنامه ریزی شده و نوین نبود - انقلاب پرولتری تنها زمانی می تواند خود را متحقق سازد که نبرد طبقاتی پرولتاریا در طی روند غول آسایی که سال ها بلکه ده ها سال به درازا خواهد کشید، به اوج خود رسد. این فرآیند بر انداختن آگاهانه و نظام دار کلیه مناسبات انسانی در بدو امر شامل کلیه فعالیت های مستقل پرولتاریا و بعدها (در آستانه جامعه بی طبقه) شامل کلیه اعضای جامعه می شود. در حالی که پیروزی یک انقلاب بورژوازی، بورژوازی را به طبقه ای محافظه کار تبدیل می کند (طبقه ای که هنوز قادر به انجام تحولات انقلابی در حیات اجتماعی است اما بورژوازی از دست یازیدن به این تحولات ابا دارد، چرا که رو در روئی های روز افزونش با پرولتاریائی که استثمارش می کند، او را روز به روز ارتجاعی تر می سازد)، اما تسخیر قدرت توسط پرولتاریا نه آخرین مرحله، بلکه نخستین مرحله از سلسله مراحل فرآیند دگرگون سازی جامعه توسط طبقه کارگر نوین است. این مراحل تنها زمانی پایان می گیرند که طبقه کارگر خود را به مثابه یک طبقه و هم پای با سایر طبقات جامعه از میان برده باشد؛^۵

۴. برخلاف کلیه انقلاب ها اجتماعی تاکنونی، که کم و بیش در محدوده های ملی و یا حتی در چارچوب محدودتری رخ دادند، انقلاب پرولتری ماهیتاً انقلابی است جهانی و استقرار جامعه بی طبقه تنها در گستره جهانی است که می تواند به اهداف خود برسد. هر چند

نظریه لنینیستی، سازمان دهی و ربط امروری آن

که انقلاب پرولتری در ابتدا مسلماً در محدوده ملی می تواند به پیروزی رسد ولیکن تا زمانی که مبارزه طبقاتی در سطح جهانی ضربه قطعی بر سرمایه وارد نیاورده باشد این پیروزی موقتی بوده و همواره در معرض خطر قرار دارد. بدین ترتیب انقلاب پرولتری یک روند انقلابی جهانی است که پیشروی اش خطی و یکنواخت نمی باشد. زنجیر امپریالیزم ابتداء در ضعیف ترین حلقه اش شکاف بر می دارد و فراز و فرودهای ناپیوسته اش بر طبق قانون انکشاف ناموزن و مرکب صورت می گیرند (این اصل نه تنها در مورد اقتصاد بلکه در رابطه با مناسبات بین طبقات هم صادق است. البته باید گفت این روند به هیچ وجه پا به پای هم به پیش نمی روند).

نظریه لنینی سازماندهی تمامی این ویژگی های انقلاب پرولتری را مد نظر قرار می دهد و همراه با عوامل بسیار دیگر و در پرتو ویژگی ها و تضاد های روند تکوین آگاهی طبقاتی پرولتاریا، آن ها را مد نظر می گیرد. به ویژه و مهم تر از همه این واقعیت که نابودی «خود به خودی» نظام سرمایه داری و «فروپاشی» خود انگیخته و «ارگانیک» آن از طریق بنای تدریجی سوسیالیزم امر ناممکنی است، نظریه ای که مارکس به آن اشاره می کند ولی مقلدین او هیچگاه آن را نفهمیدند. دقیقاً به واسطه امر آگاهانه بودن که از ویژگی های خاص انقلاب پرولتری است، تحقق این انقلاب علاوه بر آمادگی شرایط «عینی» (بحران اقتصادی همه جانبه که مبین به پایان رسیدن رسالت تاریخی وجه تولید سرمایه داری است)، به آمادگی و بلوغ آن عواملی که اصطلاحاً عوامل «ذهنی» خوانده می شوند (بلوغ آگاهی طبقاتی پرولتاریا و رهبری آن) هم نیاز دارد. اگر این عوامل «ذهنی» آماده نباشد و یا درجه آگاهی شان نابسندیده باشد انقلاب پرولتری شکست خواهد خورد و از دل شکست، شرایط اقتصادی و اجتماعی تثبیت موقتی سرمایه داری فراهم خواهد آمد.

بدین ترتیب نظریه لنینی سازمان دهی در مجموع بیانگر تکامل و غنای مارکسیزم و در زمینه بررسی مسائل بنیادین روبنای اجتماعی (دولت، آگاهی طبقاتی، ایدئولوژی و حزب) بوده و همراه با کارهای رزا لوکزامبورگ و تروتسکی در این زمینه (و تا حدودی کارهای لوکاچ و گرامشی) دانش مارکسیستی عامل ذهنی را تشکیل می دهند.
